**خسى در ميقات**

من از اين شهر اميد، شهر توحيد كه نامش مكه است ، و غنوده است ميان صدفش كعبه پاك ، قصه ها ميدانم .، دست در دست من اينك بگذار، تا از اين شهر پر از خاطره ديدار كنيم .، هر كجا گام هى در اين شهر، و به هر سوى و به هر چشم انداز، كه نظر كرده و چشم اندازى ، ميشود زنده در انديشه ، بسى خاطره ها.

يادى از هاجر و اسماعيلش ، مظهر سعى و تكاپو و تلاش ، صاحب زمزمه زمزم عشق ، يادى از ابراهيم ، آنكه شالوده اين خانه بريخت ، آنكه بت هاى كهن را بشكست ، آنكه بر درگه دوست ، پسرش را كه جوان بود، قربانى برد.

يادى از ناله جانسوز بلال ، كه در اين شهر، در آن دوره پرخوف و گزند به احد بود بلند، يادى از غار حرا، مهبط وحى ، يادى از بعثت پيغمبر پاك ، يادى از هجرت و از فتح بزرگ ، يادى از شعب ابيطالب و آزار قريش ، شهر دين ، شهر خدا، شهر رسول ، شهر ميلاد على عليه السلام ، شهر نجواى حسين ابن على عليه السلام در عرفات شهر قرآن و حديث ، شهر فيض و بركات ...، و بسى خاطره از جاى دگر، شخص دگر....، بانگ توحيد كه در دشت و فضا مى پيچد، موج لبيك كه در كوه و هوا مى غلطد، طور سيناى مسلمانان را، جلوه گر مى سازد، چه كسى جرات اين را دارد، كه در اينجا سخن از من گويد؟!

من و تو رنگ ز رخساره خود مى بازند، همه ما مى گردند، همه او مى گردند، پهندشت عرفات ، جلوه گاهى است كه در آينه اش ، چهره روشن و حدت ، پيداست ، همه در زير يكى سقف بلند آسمانى نيلى ، به مناجات و عبادت ، مشغول ، اشك در ديده و غم ها به دل و بار گناهان بر دوش ، همه در گريه و در راز و نياز، جامه اى ساده و يكسان و سفيد، جامه اى ضد غرور، همه بر تن دارند. همگى در سعى اند، يا كه در حال طواف ، گرد اين خانه كه از روز نخست ، بهر مردم شده در مكه بنا، وطن مشتركى چون مكه ، نتوان يافت به هيچ آئينى .

امتيازات نكوهيده در اين شهر و حريم ، به مساوات مبدل گشته است .

اين مراسم كه در اين خانه بپاست ، رمزى از شوكت و از تقويت آئين است ، جلوه اى از دين است .

حاجى اينجا همه او مى بيند، نام او ميشود، فيض او مى طلبد، با شعار لبيك ، پاسخ دعوت او مى گويد، غرق در جذبه پر شور خداست ، قطره اى از درياست ، و... خسى در ميقات.

منبع: پایگاه آوینی